

«ما و علم و علماء در منظر رسول خدا» «صلوات الله عليه وآله» در «نهج الفصاحه

بسم الله الرحمن الرحيم

«رَجَمَ اللَّهُ مَنْ حَفِظَ لِسَانَهُ، وَ عَرَفَ زَمَانَهُ، وَ اسْتَقَامَتَ طَرِيقَتَهُ» - 1659
خدا رحمت کند آن کس را که زبان خود را حفظ کند و روزگار خود را بشناسد و روش او پایداری است در امری که در آن حاضر می‌باشد
آیا عالم حقیقی چنین کسی نیست که در روایات از او سخن گفته می‌شود؟ زبان چنین شخصی چه خصوصیتی دارد و شناختن زمانه به چه معنا است و مصداق استقامت طریقت چیست؟ آیا حفظ زبان به آن معنا نیست که انسان در سخن گفتن باید اولاً: به فهمی که پشتوانه آن گفتار است فکر کرده باشد و به آن مطمئن باشد؟ و ثانیاً: در دل سخن گفتن به جای متکلم وحده بودن، فضای گفتگو را بگشاید؟ از آن جهت که عقلانیت، عقلانیت گفتگو است و البته گفتگویی گفتگو است که معرفت‌زا باشد. یاد دادن از آن جهت سخت است که باید به مخاطب مجال یادگرفتن داده شود
در رابطه با شناخت زمانه می‌توان به سنت‌های اصیل جاری در عالم فکر کرد که هرکس باید خود را در آن‌ها بیابد و در دل سنت‌های اصیل جاری در هستی است که هرکس معنای خود را درک می‌کند و متوجه امکانات تاریخی می‌شود که او را فرا گرفته و این‌جا است که استقامت طریقت، معنا می‌دهد زیرا در چنین شرایطی انسان متوجه حقیقت زمانه خود می‌شود و خود را ذیل اراده پروردگار احساس می‌کند به همان معنایی که رهبر معظم انقلاب تجلی طراوت و نشاط انقلابی در راهپیمایی ۲۲ بهمن و به صحنه آمدن جوانان و نوجوانان برای دفاع از انقلاب با وجود حجم انبوه خصومت‌ها علیه نظام اسلامی را نشانه اراده پروردگار برای پیشرفت اسلام در بستر جمهوری اسلامی خواندند و افزودند: «نمونه دیگری از بروز اراده الهی، تجمعات ضد صهیونیستی در اروپا و حتی آمریکا و افزایش چشمگیر حمایت افکار عمومی جهان از مردم فلسطین است.» (1403/12/4) این یعنی شناخت زمانه و پایداری در آن مسیر به همان معنای استقامت در طریق

«سَاعَةً مِنْ عَالِمٍ يَتَكَيُّ عَلَى فِرَاشِهِ يَنْظُرُ فِي عِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الْعَبَادِ سَبْعِينَ عَامًا» - 1724
يك ساعت از عالمی که بر بستر خویش تکیه زده، در حالی که در علم خویش می‌نگرد از هفتاد سال عبادت عابد برتر است.
راستی را! آن علم چه علمی است که می‌توان به آن نظر کرد؟ آیا حکایت حضوری نیست که در قلمرو نظر به حقیقت برای انسان پیش می‌آید و انسان حکایت جان خود را در بستر ایمان از طریق افق‌های پیش رو احساس می‌کند؟ حضور در بستر ایمان و نظر به افق‌های پیش رو. استقرار در ذات علم و ایمان، ایمانی که ما را نگه می‌دارد وقتی آن را نگه داریم و نگذاریم از یادمان برود. همواره باید آن علم و ایمان را مد نظر داشت و به آن اندیشه نمود.

«يَسْتَكُونُ فَنَنْ يَصْبِحَ الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَ يَمْسِي كَافِرًا إِلَّا مِنْ أَحْيَاءِ اللَّهِ بِالْعِلْمِ» - 1734
به زودی فتنه‌ها چنان فراگیر می‌شوند که شخص در آن روزگار صبح را مسلمان آغاز می‌کند و به هنگام شب

کافر می‌شود، مگر کسی که خداوند دلش را به علم زنده بخشد، آن علم که موجب می‌شود تا خداوند دل انسان را در فتنه‌ها زنده نگه دارد و مانع فروافتادن در فتنه شود، علمی است که انسان را متوجه جایگاه تاریخی اسلام می‌گرداند و این‌که هرکس برای حضور در آینده‌ای که در پیش دارد باید خود را ذیل سایه اسلام قرار دهد به همان معنایی که هر انسانی در نسبت با خدا عالمی دارد و باید آن عالم را پاس دارد وگرنه سیل روزمرگی‌ها او را به کویر گل‌آلود پوچی می‌کشاند زیرا با فهم خود به تاریخی که نتوانسته مانند شهداء! با اسلام شروع شده، پاسخ نداده و خود را همچنان در تاریخ جاهلیت دنبال می‌کند. آری به فهم و درک بودن خود در تاریخی که با اسلام شروع شده پاسخ دهد و این یعنی سقیفه و این یعنی ادامه جاهلیت و متوقف‌شدن در نظام جهان استکباری. امری که اولی‌الالباب از آن مبرا هستند زیرا به گفته حضرت صادق «علیه السلام»: «اولی‌الالباب، عَمِلُوا بِالْفِكره».

«إِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ؛ حَتَّى جِتَانُ الْبَحْرِ» - 1831
حقیقت آن است که همه چیز حتی ماهی‌های دریا برای طالب علم آمرزش می‌خواهد این است آن احساسی که برای آگاهان به نوامیس و حقایق عالم پیش می‌آید و هر چیزی خود را به طالب علم آن‌طور که هست نشان می‌دهد. حاکی از آن‌که خداوند: «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» با توجه به این نکته هرکس می‌تواند احساس کند در آغوش خداوند است و همه چیز برای کمال و تعالی او خلق شده. وقتی انسان در صدد علم و اندیشه بود و در علم و اندیشه خود مستقر گردید، علم و اندیشه‌ای که ما را در ذات خودمان نگه می‌دارد و نگهدار ما می‌شود تا ما نیز آن نگهدارنده را برای خود نگه داریم.

«صِنْفَانِ مِنَ النَّاسِ إِذَا صَلَحَا صَلَحَ النَّاسُ وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَ النَّاسُ؛ الْعُلَمَاءُ وَ الْأُمَرَاءُ» - 1853
دو گروه از مردمند که اگر صالح بودند مردم به صلاح آیند و اگر فاسد بودند مردم به فساد گریند؛ علماء و زمامداران.

این‌جا است که عالمان و زمامداران باید متوجه باشند آن‌ها را سبکی باید باشد شایسته، سبکی که با پیشوایی صحیح خود، خود را در دیگر انسان‌های نیکوکار وسعت داده‌اند و در نتیجه معنای گسترده‌ی شخصیت انسانی خود را در دیگر انسان‌ها احساس می‌کنند. التفات به آنچه ما را وسعت می‌دهد، سبک خاصی است که باید پیشه کرد. چیست آن سبک که ما را با دیگر انسان‌ها یگانه می‌کند تا در جهان همدیگر، همدیگر را یاری کنیم؟

«طَالِبُ الْعِلْمِ تَبَسُّطُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ أَجْنَحَتَهَا رِضًا بِمَا يَطْلُبُ» - 1896
فرشتگان بال‌های خویش را برای طالب علم بگسترانند زیرا که از آنچه وی می‌جوید رضایت دارند مهم نظر به علمی است که انسان به کمک آن علم با تجلیات فرشتگان هماهنگ می‌شود و شخصیت او مظهر انوار فرشتگان می‌گردد. فرشتگانی که «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (تحریم/6) آن‌ها را هیچ عصیان و نافرمانی در مقابل دستورات الهی نیست و عمل می‌کنند هر آنچه را از طرف پروردگارشان به آن‌ها رسیده است. این است آن نوع دانایی که ملال‌آور نیست، زیرا انسان در آن دانایی، نسبتی با فرشتگان پیدا می‌کند راستی را! کدام علم است که فرشتگان به جهت آن علم، انسان را ارجمند می‌دارند و برای او افقی را می‌گشایند که به سوی حقیقت اشارت دارد؟

«طَالِبُ الْعِلْمِ لِلَّهِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» - 1898
هر که علم را برای رضای خدا جوید - که همان توجه به توحید ربوبی است- نزد خدا از مجاهد فی سبیل الله بهتر است.

در این رابطه به عالمی باید نظر کرد که می‌داند با علم خود چه کسانی را باید مدّ نظر قرار دهد تا انسان‌ها به کمک او متوجه جایگاه خود در هستی بگردند و به دایره‌ای وسیع‌تر از دنیا نظر کنند و بتوانند متوجه اهدافی باشند که خداوند در ارسال پیامبران دنبال کرده و این یعنی در آموختن باید به مسئولیتی که نسبت به دیگران داریم نظر داشته باشیم. چیزی وجود دارد که خودش برای اندیشیدن به او به سوی ما می‌آید که آن توحید است که بنیان بنیادها است و در آیه 6 سوره جاثیه در این مورد فرمود: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ» این همان خدای پیامبران است که زندگی را معنا می‌کند و جواب کسانی است که روزمرگی‌ها آن‌ها را راضی نمی‌نماید، بر عکس خداپاورانی که نیاز به خدا را احساس نمی‌کنند زیرا تنها در باور خود به خداوند متوقف‌اند و نه نظر به توحید الهی و توجهات او به سوی ما.

«طَلَبُ الْعِلْمِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى» - 1902
جستن علم نزد خدا از نماز و روزه و حج و جهاد در راه خداوند متعال بهتر است. آری! زیرا انسان در این رابطه می‌تواند تفاوت بین توهمات خود و حقایق عالم را بشناسد و با چراغی که در جانش روشن می‌شود متوجه گردد هر آنچه به فکرش رسید حقیقت نیست زیرا ما انسان‌ها از ناتمام‌بودن خود آگاهیم و واژه‌ای نمی‌یابیم که بتواند تمام حقیقت را بیان کند. هیچ گفته‌شده‌ای تمام حقیقت نیست و عملاً تمام حقیقت هیچ مصداق ندارد، همیشه بخشی از آن‌چه باید گفته شود، ناگفته باقی می‌ماند و عالم واقعی متوجه این نکته می‌باشد و انگیزه او از طلب علم توجهی است که می‌توان به چهره‌ای از چهره‌های حقیقت انداخت و از آن سخن گفت. آری! این نحوه طلب علم از هر عبادتی برتر است زیرا انسان در مسیر رجوع به حق قرار می‌گیرد به «جای آن‌که گمان کند می‌تواند صاحب حقیقت شود. بی‌حساب نیست که رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: كِتَابٌ نَاطِقٌ وَ سُنَّةٌ مَاضِيَةٌ وَ لَا أُدْرِي» علم سه چیز است کتاب گویا و سنت جاری و «نمی‌دانم». کتاب ناطق، حقیقتی است که خداوند از آن طریق به «گفت» آمده، نه آن‌که پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» آن را تألیف نموده باشند زیرا پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» یک دانشمند بزرگ نیستند، پیام‌آوری هستند صادق

مگر امکان دارد آن‌گاه که انسان با کتاب ناطق و سنت اولیای الهی روبه‌رو شد متوجه وسعت حقیقتی که با آن نمی‌دانم و اشتیاقی که برای دانایی مدّ نظر دارد که این «روبه‌رو شده نگردد و احساس عجز نکند؟ با گفتن همان درک حضور خداوند است در همه عالم از آن جهت که هر اندازه انسان بیشتر متوجه آن حضور شود، بیشتر می‌یابد که موضوع، بسی بزرگ‌تر از دانایی‌های اوست و این یعنی تفکر و علمی که از نماز و روزه و حج و جهاد نزد خداوند افضل است زیرا در این حالت انسان متوجه می‌شود چه چیزی علم است که باید بدان نظر کرد.

«عَالِمٌ يُنْفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ» - 1929
عالمی که از علم او سود برند از هزار عابد بهتر است با توجه به این‌که انسان می‌تواند از طریق سخن‌گفتن معارفی را به مخاطب منتقل کند. آیا می‌توان به سخن‌گفتن و یا به نوشتن فکر کرد که مخاطب و یا شنونده را وارد جهانی کند بسی وسیع‌تر و عمیق‌تر از جهانی که عابدان با عبادات خود بدان دست می‌یابند؟ آن گفتار و یا نوشتار کدام است که وقتی انسان با آن روبه‌رو می‌شود گویا با جان گوینده و یا با جان نویسنده روبه‌رو شده؟ جانی که به جای آگاهی‌دادن به مخاطب، حیاتی همراه با تعقل را با او در میان می‌گذارد. حیاتی که انسان همه عالم را در آینه‌های گشوده به سوی حقیقت می‌یابد در عین راز آلودگی حقیقت، و بسی دوربودن آن در عین قرب نسبت به آن.

«الْعَالِمُ وَ الْمُتَعَلِّمُ شَرِيكَانِ فِي الْخَيْرِ وَ لَا خَيْرَ فِي سَائِرِ النَّاسِ» - 1998

عالم و متعلم در خیر شریکند و سایر مردم خیری ندارند این یعنی اگر نسبت انسان‌ها با همدیگر گشودگی نبوده و گفتگو در راستای اشاره به حقایق متعالی نباشد، زندگی گم می‌شود زیرا انسان در افق‌های بازی که از طریق گفتگوی علمی در مقابل‌اش گشوده می‌شود، زندگی می‌کند و این یعنی عالم و متعلم هر دو در خیری که با علم پیش می‌آید شریک‌اند و موجب بسط گسترش همدیگر در وسعتی به وسعت انسانیت همدیگر

«الْعَالَمُ إِذَا أَرَادَ بِعِلْمِهِ وَجْهَ اللَّهِ، هَابَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَكْثُرَ بِهِ الْكُنُوزَ هَابَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» - 1999
عالم اگر از علم خویش رضای خدا خواهد همه چیز از او بترسد و اگر خواهد به وسیله آن گنج‌ها ببندازد از همه بترسد

آری! عالمی که علم او با نظر به حقیقت معنا پیدا می‌کند عملاً اراده او، اراده خداوند است، اراده خداوندی که عزیز و حکیم است و این‌جا است که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «والله من تا حال زیرا او در علم خود متوجه اراده الهی بوده و او بر اساس علم خود اراده خداوند را به میان می‌آورد. «انترسیده‌ام بر عکس آن‌هایی که گمان می‌کردند می‌توانند با علم خود مقابل اراده الهی بایستند، در نتیجه هر روز، خود را با خطری جدید روبه‌رو می‌یافتند. رهبر معظم انقلاب در سخنان نوروزی سال 1404 خود فرمودند نکته اول که نکته مهم است، این است که آمریکایی‌ها بدانند که در مواجهه با ایران هرگز با تهدید به جایی نخواهند رسید. مطلب دوم: آنها و غیر آنها بدانند که اگر خباثتی نسبت به ملت ایران انجام بدهند، سبلی سخت خورد خواهند»

از این نمونه نترسیدن‌ها در سخنان رهبری بسیار ملاحظه خواهید کرد

إِذَا اجْتَمَعَ الْعَالَمُ وَالْعَابِدُ عَلَى الصِّرَاطِ قِيلَ لِلْعَابِدِ أَدْخُلِ الْجَنَّةَ وَتَنَعَّمْ بِعِبَادَتِكَ وَقِيلَ لِلْعَالَمِ قِفْ هُنَا فَاشْفَعْ - 134
يَمَنْ أَحَبَّتْ فَإِنَّكَ لَا تَشْفَعُ لِأَحَدٍ إِلَّا شَفَعْتَ فَقَامَ مَقَامَ الْأَنْبِيَاءِ
وقتی عالم و عابد بر صراط اجتماع کنند به عابد گویند به بهشت در آی و از عبادت خویش بهره‌مند شو و به عالم گویند این‌جا بایست و برای هر که می‌خواهی شفاعت کن زیرا هر که را شفاعت کنی شفاعت تو پذیرفته خواهد شد. آنگاه عالم در صف پیغمبران می‌ایستد
عالم از آن جهت در صف پیغمبران می‌ایستد که در گفتگوی خود با دیگران حقایق و نوامیس عالم هستی و انسانیت را با آن‌ها در میان گذارده و در نتیجه با وسعت انسانیت آن انسان‌ها وسیع گشته و عملاً حضور او در صراط همراه است با حضور هر آن کسی که نسبتی علمی با او دارد و این یعنی درک وسعت انسانی انسان برای عالم در خود به جای آن‌که مانند عابد در خود محدود باشد. زیرا نشانه نیست تا راهی باشد برای دیگران و متذکر حقیقتی باشد تا دیگر انسان‌ها با تفکر، خود را در آن حقیقت معنا کنند. پس باز باید به معنای «علم» و فکر کرد «عالم»

«إِذَا جَاءَ الْمَوْتُ طَالِبَ الْعِلْمِ، مَاتَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» - 194
وقتی مرگ طالب علم فرا رسد، شهید می‌میرد
از آن جهت که طالب علم همچون شهدا دغدغه آغازی را دارد تا در آن شرایط انسان‌ها از سیطره جهل عبور کنند، مانند آغاز عبور از سیطره استکبار که شهدا به عهده گرفتند
طالب علم با درک زمانه خود به حضوری نایل می‌شود ماورای زندگی دنیایی و از این جهت قبل از مرگ بدن، از زندگی دنیایی آزاد شده و این است معنای شهادت طالب علم از آن جهت که قبل از مردن، مرده است زیرا در زمان حیاتش مرگ و زندگی برایش مساوی بوده است

«إِنَّ أَنَسًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَطْلَعُونَ إِلَى أَنَسٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيَقُولُونَ: بِمَ دَخَلْتُمُ النَّارَ؟ فَوَاللَّهِ مَا دَخَلْنَا الْجَنَّةَ إِلَّا» - 597
 .»بما تَعَلَّمْنَا مِنْكُمْ، فيقولون: إِنَّا كُنَّا نَقُولُ ولا نَفْعَلُ
 عدهای از بهشتیان به سوی گروهی از جهنمیان می‌نگرند و می‌گویند برای چه به جهنم رفتید؟ به خدا ما به کمک چیزهائی که از شما آموختیم به بهشت در آمدیم، جهنمیان گویند ما می‌گفتیم، ولی عمل نمی‌کردیم وای و صد وای از جدایی علم از عمل، آن وقتی است که انسان متوجه حقیقت باشد اما نظر دیگران و یا توهماتش بر او غلبه کند. بدان جهت که انسان از ارزش حضور در علم خود غفلت کند و ارزش زیبایی زندگی را که استقرار در علم است و عمل مطابق حقیقت، نداند. چگونه می‌توان نور علم و ایمان را به خود نزدیک کرد وقتی مطابق آن‌ها زندگی خود را شکل نداده باشیم؟ در راه علم و ایمان همواره نوری بر جان انسان می‌تابد. حال اگر انسان مطابق آن علم و ایمان عمل نکرد، او را با دانایی‌هایش تنها می‌گذارند. زیرا مشغول محفوظات خود شده.

إِنَّ الْعُلَمَاءَ هُمْ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحِظِّ وَافِرٍ - 657
 علماء، وارث پیغمبرانند و دانش را از آن‌ها میراث برده‌اند پس هرکس علم و دانایی حقیقی را دنبال کند و فرا فرا گرفته است گیرد، سهم فراوانی از میراث پیغمبران را شاید بتوان گفت: کلمات پیامبران مانند چشم‌های زیبا با انسان سخن می‌گویند و در این‌جا زبان نمادین که زبان انبیاء است معناها دارد، از آن جهت که انبیاء با سخنان الهی خود به جایی اشاره می‌کنند که اعماق آن معلوم نیست و برای رجوع به عمقی دیگر همواره باید با آن کلمات مأنوس بود و از این جهت عالمان واقعی با آن زبان مقصد خود را بیان می‌کنند به طوری که در عین پشت صحنه داشتن آن کلمات، معنا دهی آن‌ها کامل است و انسان با جان خود آن کلمات را تصدیق می‌کند. و در جان خود نسبت به حقیقتی که بدان اشاره می‌شود؛ احساس محبت پیدا می‌کنند و این است معنای حبّ الهی و یا محبت به خداوند که عاملی می‌گردد در راستای آن محبت. همچون اولی الالباب که تمام نیت آن‌ها در کارهای‌شان الهی است زیرا حکمت و فهم به باطن‌شان افزوده شده همچون حکمت و علمی که به انبیای الهی افزوده می‌شود و این یعنی «إِنَّ الْعُلَمَاءَ هُمْ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» علمایی که میراث‌دار انبیاء می‌باشند.

«إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِيءُ فَتَنْسِفُ الْعِبَادَ نَسْفًا وَ يَخْجُو الْعَالَمُ مِنْهَا بِعِلْمِهِ» - 661
 فتنه بیاید و بندگان را مغلوب کند و دانشمند به کمک دانش خود از آن رهایی یابد زیرا دانشمندان واقعی در هر زمانی متوجه حقیقتی هستند که در آن دوران در میان است و به ایمانی نظر دارند که توانایی مقابله با فتنه‌ها را داشته باشد
 آری! درک احساس معنوی از طرف علم حقیقی و اندیشه نسبت به خود و نسبت به اطراف، زندگی ما را در جهانی حاضر می‌کند که می‌توانیم با خود و با دیگران به‌سر ببریم و این یعنی نسبت به تاریخ جهان مدرن که همه چیز را در کمیت و عدد و رقم معنا کرده، تجدید نظر کنیم، با نظر به آینده‌ای که جهان دیگری را مدّ نظر می‌آورد، آینده‌ای که انسان در جستجوی ابعاد متعالی خود می‌باشد و فتنه‌ها را که مانع چنین حضوری است، می‌شناسد زیرا توانسته است با علم خود به حقانیت سیره امامان معصوم آگاه شود. آیا آگاهی حقیقی همان آگاهی به سیره امامان معصوم نیست؟

«إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْنِي مُعْتَبًا وَلَا مُتَعَتِّيًا، وَلَكِنْ بَعَثَنِي مُعَلِّمًا مُبْسِرًا» - 725
 خداوند مرا اشکال گیر و اشکال‌تراش نفرستاده بلکه آموزگار و آسان‌گیر فرستاده است از آن جهت که رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» متذکر حقیقت می‌باشند و طوری سخن می‌گویند که آن سخنان

برای مخاطبان معنای اشاره و پشت صحنه داشته باشد، در نتیجه ساحت خردورزی انسان‌ها موجب می‌شود تا هرکس با آن سخنان روبه‌رو شود سعی کند به پشت صحنه آن سخنان نظر کند و از وضع موجود خود فراتر می‌رود و با آن سخنان قوام می‌یابد، در نتیجه بحث خوب زیستن در میان می‌آید. به همان معنایی که فرموده‌اند: «كُونُوا دُعَاةً إِلَى أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ السِّنِّكُمْ» با عمل خود مردم را دعوت به زندگی خوب که می‌شناسید بکنید زیرا آن انسان‌های دعوت‌کننده به غیر السنه، با شخصیت خود افق درونی ما را همواره به سوی خوب‌ها و ارزش‌ها باز نگه می‌دارند، افقی که هرگز مسدود نیست، مانند نور. این است نیاز این عصر برای آن‌که انسان‌ها با نظر به شخصیت عالمان خود بیندیشند و با عالمان حقیقی به‌سر ببرند.

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي أَنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَ أَنْ شَرًّا فَشَرًّا» - 771

خداوند می‌فرماید من در گمان و فهم بنده خویش هستم، اگر گمان خوب به من برسد خوبی ببیند و اگر گمان بد برد بدی ببیند

و این یعنی توجه به نسبیتی که ما می‌توانیم با خدا داشته باشیم و با توجه به آن نسبت به خداوند رجوع کنیم و از آن طریق فهم خود را نسبت به خداوند روشن نماییم که مثلاً وقتی می‌گوییم خدا جهان را آفرید منظور چیست و چه گمانی از خدا داریم، به همان معنایی که وقتی می‌گوییم تنها خداوند است که شایسته پرستش است، انتظار داشته باشیم که او مطابق گمان ما در جلوه معبود ما به سراغ ما آید، در نتیجه ما می‌مانیم و او و عبور از سرگردانی‌ها. زیرا با بهترین گمان، به او نظر کرده‌ایم و پیروزی حقیقی در همین نوع تصورات و گمان‌ها است، برعکس آنانی که خدا را دست‌بسته می‌پندارند و گمان می‌کنند آزادند تا در این جهان هرکاری بکنند. اینان گمان بدی نسبت به خداوند دارند و در نتیجه گرفتار انواع بدی‌ها و ناکامی‌ها می‌شوند.

«إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دِعَامَةً، وَ دِعَامَةُ هَذَا الدِّينِ الْفَقْهُ وَ فِقْيُهُ وَاجِدٌ فِي الْإِسْلَامِ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ» - 890

هر چیزی اساسی دارد و اساس این دین فقه و عمیق‌نگری است و يك فقيه عمیق‌نگر برای اهداف شیطان که اهدافش گمراهی انسان‌ها است، از هزار عابد سخت‌تر است

تفقه در دین، انسان را متوجه جایگاه اصلی دین در هستی می‌کند و در نتیجه آن نوع تفقه، افق تفکر انسان را نسبت به واقعیات هستی باز نگه می‌دارد و چون افق تفکر بسته نشد انسان متکبران گمان نمی‌کند در تفکر به فقه» به معنای «آخر خط رسیده تا زمینه تأثیر شیطان گشوده شود. این است نتیجه تفقه در دین و این غیر از مصطلح آن است که در محدوده احکام شرعی ورود دارد

روایت فوق حساسیت اندیشیدن در بنیان‌های دین را که همان «فقه» و «تفقه در دین» است به خوبی متذکر می‌شود تا متوجه باشیم چه اندازه در مقایسه با عبادات بدون تفقه نقش‌آفرین است تا انسان از طریق تفقه در دین، خود را در صراط مستقیم محفوظ بدارد، صراطی که شیطان قسم یاد کرده مانع حضور انسان‌ها در آن باشد. آن‌جایی که گفت: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غُيْبَتَهُمْ أَجْمَعِينَ» پس به عزت تو سوگند که همگی را جداً از راه به در می‌برم

«إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ» - 951

همه خوبی‌ها را به عقل می‌توان دریافت و هرکه عقل ندارد دین ندارد

آری! تعقل و عقل‌ورزیدن آن‌گاه که برای انسان معلوم شود، عقل موجودی است ماورای هویتی که در محدوده بدن است و انسان به بودنی بیندیشد که عقل او آن بودن را درک می‌کند و نه چشم و گوش او، متوجه عالمی و جایگاهی می‌شود که ایمان مد نظر می‌آورد و در امیدی حاضر می‌گردد که حضوری است بی‌کرانه و نامحدود، در هویتی دائماً نو شونده و افقی باز. این است آن امید و ایمانی که انسان را حفظ می‌کند، امید و ایمانی که انسان با تعقل نسبت به خود و نسبت به عالم برای خود پیش آورد

آری! ذات دین و فهم جایگاه آن مربوط به عقل است و از طریق تعقل و تفکر در دین، ما متوجه ساحات متنوع

تذکرات و دستورات شریعت الهی می‌شویم و تا هستیم پیشاپیش با ابعادی از دین روبرو خواهیم شد که به سوی ما رُخ می‌نمایاند و به ما نزدیک می‌شود.

«خيارُ اُمّتي علماؤها وخيارُ علمائها حلماءها» 1469-
بهترین امت من عالمان امت و بهترین عالمان امت من بردباران می‌باشند راستی را! اگر علم، ما را تا مرز «حلم» جلو نبرد، چگونه توانسته‌ایم در علم خود که توجه به نوامیس هستی است حاضر شویم و به ملکه «حلم» دست یابیم. در حالی که هرکس با علم خود در زیستن درونی خود حاضر می‌شود و لحظه به لحظه با آن علم زندگی می‌کند. این زیستن که حلم است در بستر علم، همچون عطیه‌ای است از عالم بالا که به چنین انسانی می‌رسد و همچنان جاری و تازه است و به انسان ثبات می‌بخشد یعنی او را به ملکه «حلم» می‌رساند.

در راستای رابطه نسبتی که بین غنای پروردگار است با عبور از فقر و بین علم پروردگار نسبت به عبور از جهل. از حضرت صادق «علیه السلام» در خطاب به حضرت پروردگار داریم: «وَ اَمْنٌ بِغَنَّاكَ عَلَى فَقْرِي وَ بِحِلْمِكَ عَلَى جَهْلِي». ملاحظه می‌فرمایید که حضرت، حلم را در مقابل جهل قرار داده‌اند به این معنا که در جایی باشیم. علمی که همان عامل درک حقایق هستی است «می‌توان به «حلم» مفتخر شد که منور به «علم

خيارُ اُمّتي علماؤها و خيارُ رَحَمائها أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَغْفِرُ لِّلْعَالِمِ أَرْبَعِينَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يَغْفِرَ « - 1470
لِلْجَاهِلِ ذَنْبًا وَاحِدًا، أَلَا وَ إِنَّ الْعَالِمَ الرَّحِيمَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ نَوْرَهُ قَدْ أَضَاءَ بِمَشْيِي فِيهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ
» . کما يُضِيءُ الكواكبُ الدُرِّيَّ

بهترین امت من علماء می‌باشند و بهترین علماء امت من رحیمان‌اند، بدانید خدا پیش از آن که يك گناه انسان نادان زیرا عالم دینی خیلی زود متوجه آن گناه و نقش منفی آن می‌شود، بر عکس - را ببخشد چهل گناه عالم را می‌بخشد انسان جاهل که متوجه نقش منفی گناه نمی‌باشد. و بدانید که دانشمند رحیم روز رستاخیز می‌آید و در نور خود که فاصله میان مشرق و مغرب را چون ستاره‌های درخشان روشن کرده، راه رود. - و این یعنی ظهور شخصیت علمی عالمی که متوجه حضور بیکرانه خداوند در هستی بوده است و با علم خود نسبت خود را با حضور بیکرانه خداوند در دنیا شکل داده. آیا این که عالم رحیم، سرزمین قیامت را آن گونه روشن می‌کند، حکایت از آن ندارد که توانسته است در دنیا با روحیه علمی خود انسان‌ها را تا انس با خداوند جلو ببرد؟ زیرا راه رفتن به سوی حقیقت را یافته و با حرکت خود در آن سرزمین، نورانیت حضور در بستر حقیقت را به نمایش می‌گذارد و از این جهت به یافتن راه تفکر و حضور در آن باید اندیشه کرد.

فَإِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ، وَ الْجِلْمُ وَزِيرُهُ، وَ الْعَقْلُ دَلِيلُهُ، وَ الْعَمَلُ قَائِدُهُ، وَ الرَّفْقُ وَالِدُهُ، وَ الْبِرُّ أَخُوهُ، وَ « - 2021
» . الصَّبْرُ أَمِيرُ جُنُودِهِ

همانا علم، دوست مؤمن، و بردباری وزیر او، و عقل رهبر او، و عمل سردار او، و رفق پدر او، و نیکی برادر او، و صبر و صبر امیر سپاه اوست

انسان مؤمن حقیقتاً باید خود را در چنین میدانی حاضر نماید و خود را در چنین میدانی جستجو نماید زیرا جایگاه حقیقی او حضور در چنین میدانی است، میدانی که علم و حلم و عقل و توفیق عمل به علم و رفق و مدارا و نیکی و صبر، همه یک جا در شخصیت او حاضر می‌باشند. آری! انسان مؤمن در بستر «علم»، خود را در میدانی چنین گسترده جستجو می‌نماید.

قَلْبٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِّنَ الْحِكْمَةِ كَبِيتَ خَرِبٌ، فَتَعَلَّمُوا وَعَلِّمُوا وَتَفَقَّهُوا وَلَا تَمُوتُوا جُهَالًا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْزِرُ» - 2095
«علی

دلی که نشانی از حکمت در آن نباشد چون خانه خراب است، پس تعلیم گیرید و تعلیم دهید و در دین تفقه و تعمق کنید، و جاهل از دنیا نروید که خدا از جاهل نمی‌گذرد آری! این حکمت است که جان انسان را آباد و با طراوت می‌کند و در راستای کسب حکمت باید تعلیم گرفت و باورها، به مرز حکمت که موجب ظهور «ایمان» است نزدیک «تعلیم داد و در دین تفقه و تعمق کرد تا از مرز ایمان» حضوری است ماورای دانستنی‌ها و از جنس نوری است که حیات، از آن جنس «شویم، به‌خصوص که است و انسان با تفقه در دین از حقایق با خبر می‌شود که به خودی خود هرگز به آن دست نمی‌یافت. عجیب این‌جا است که در آخر روایت می‌فرماید مواظب باشید جاهل از دنیا نروید زیرا خداوند عذر انسان جاهل را نمی‌پذیرد تا در مورد آنچه باید بداند بگوید نمی‌دانستم، از آن جهت که شأن او آگاهی و تفقه در دین بوده است.

«إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ يَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ بِاللَّهِ، وَإِنَّ كَثِيرَ الْعَمَلِ لَا يَنْفَعُ مَعَ الْجَهْلِ بِاللَّهِ» - 2098
عمل اندک با علم به خدا سودمند افتد و عمل بسیار وقتی با جهل به خداوند همراه باشد، سود ندهد و این یعنی آنچه عمل را در جایگاه خود قرار می‌دهد، آگاهی و علم انسان به توحید است نسبت به جایگاه عملی که انجام داده و ارزش آن عمل به توجه به جایگاه توحیدی آن عمل و به نسبتی است که آن عمل با نظر و رجوع به خداوند شکل گرفته است.

«كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةٌ كُلُّ حَكِيمٍ خَرْدَمَنْدِي - 2146
بگفتار حکمت‌آمیز، گم‌شده هر خردمندی است
زیرا در نسبتی که انسان با گفتار حکمت‌آمیز برقرار می‌کند، متوجه می‌شود چه بر او می‌گذرد و در هستی چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد از آن جهت که سخن حکمت‌آمیز اشاره به جایگاه انسان در هستی دارد و این یعنی کلمه حکمت‌آمیز، نظر به انسانیت انسان دارد و انسان را در عالم انسانی نشان می‌دهد و از این جهت همه قرآن انسانی است و کلماتی است که متذکر ظرفیت انسان است در عالم.

«لِكُلِّ شَيْءٍ طَرِيقٌ، وَ طَرِيقُ الْجَنَّةِ الْعِلْمُ» - 2259
هر چیزی راهی دارد و راه طریق و راه بهشت علم است
زیرا علم حقیقی افقی را در مقابل انسان می‌گشاید که راهی است به سوی بهشت و جان انسان در معرض انواری قرار می‌گیرد که از آن افق متجلی می‌گردد، به سوی بهشت که صورت ایمان است در جان انسان.

«لِكُلِّ شَيْءٍ عِمَادٌ، وَ عِمَادُ هَذَا الدِّينِ الْفِقْهُ» - 2260
هر چیزی را ستونی هست و ستون این دین تفقه است
زیرا با تفقه و تعمق در جهانی که دین در مقابل انسان می‌گشاید، موجب می‌شود تا انسان متوجه شود چه اندازه خداوند او را مخاطب قرار داده تا نسبتی با خداوند پیدا کند و این یعنی احساس حضوری بیکرانه و جاودانه در خود که با انس با خدا پیش می‌آید. آری! موضوع اصلی تفقه در دین، توجه به خداوند است که چگونه در مظاهر مختلف و عرصه‌های متفاوت تاریخ به ظهور آمده، عرصه‌هایی که مؤمنین با حضور در ایمان الهی بر هر آنچه مانع تعالی آن‌ها است پیروز شده‌اند.

لیس بحکیم من لم يعاشر بالمعروف من لا بُدَّ له من معاشرته حتَّى يجعلَ اللهَ له من ذلك مخرجاً - 2392
هر کس با آن که از معاشرت وی ناچار است به نیکی معاشرت نکند تا خدا فرجی برای او پیش آرد، خردمند نیست.

آری! شرط خردمندی مدارا با مردم است و چه بسیار حکیمانی که با حلم و مدارا، خود را و جامعه را از موانع بزرگ عبور داده‌اند. امری که می‌توان آن را در رهبر معظم انقلاب ملاحظه کرد.

«مَا جُمِعَ شَيْءٌ إِلَّا إِلَى شَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِلْمٍ إِلَى حِلْمٍ» - 2635
چیزی با چیز دیگری جمع نشود بهتر از جمع علم با حلم
زیرا انسان با علم متوجه نوامیس هستی و حقایق پایداری می‌شود که با میل انسان‌ها تغییر نمی‌کنند و توجه به چنین امری انسان را پایدار می‌گرداند و در نتیجه انسان منور به ملکه «حلم» می‌شود که حضور در سطحی است فراتر از سطحی که بخواهد خود را در امور جزئی و زودگذر گرفتار و مشغول کند.

ما مِنْ أَدَمِيٍّ إِلَّا فِي رَأْسِهِ حِكْمَةٌ بِيَدِ مَلَكٍ، فَإِذَا تَوَاضَعَ قِيلَ لِلْمَلَكِ: ارفَعْ حِكْمَتَهُ، وَإِذَا تَكَبَّرَ قِيلَ لِلْمَلَكِ: « - 2660
«بضع» حکمت

هر انسانی در سر خویش حکمتی دارد که به دست فرشته‌ای است، وقتی تواضع کند فرشته را گویند حکمت او را بر انگیزان و چون تکبر کند به فرشته گویند حکمت او را فرو بر این است رابطه بین تواضع و حکمت و هرچه بیشتر نزدیک شدن به حکمتی که در جان انسان هست و با تواضع به ظهور می‌آید.

«مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ» - 2794
هر که خدا برای او نیکی خواهد، وی را موفق به تفقه در دین می‌گرداند
زیرا مگر امری برتر از تفقه در دین هست تا خدا به او عطا کند از آن جهت که تفقه در دین انسان را از سطحی‌نگری و تحجر و ظاهرگرایی که نوعی اکنون‌زدگی و غفلت از آینده است، نجات می‌دهد. حضور در آینده از عهده کسی برمی‌آید که در اکنون خود و در این تاریخ حاضر باشد، امری فوق دانستن‌های معمولی. حضور در آینده با این بصیرت پیش می‌آید که اولاً: متوجه اکنون خود و امکاناتی که در پیش است باشیم و ثانیاً: بدانیم چه می‌توانیم انجام دهیم و چه نمی‌توانیم انجام دهیم. شناختن تنگناها و موانع تاریخی به همان اندازه مهم است که شناخت توانایی‌های تاریخی مهم می‌باشد و بصیرت تاریخی با درک موانع شروع می‌شود و گرنه با نظر به توانایی‌هایی که پیش آمده فرداهای بزرگ را از دست می‌دهیم، فرداهایی که حضوری هماهنگ در همه ابعاد اجتماعی و سیاسی و معنوی و اقتصادی را مد نظر دارد.

«مَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مَوْنَةٍ وَ رَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهَا» - 2796
هر که صرفاً به سوی خدا نظر کند، خداوند همه حاجات او را کفایت کند و از جایی که انتظار ندارد روزیش دهد و هر که صرفاً نظر به دنیا کند، خداوند او را به دنیا واگذارد
آری! دنیایی که سراسر کثرت است، هرگز در مقام جامعیت قرار ندارد و در نتیجه انسان را گرفتار انواع سرگردانی‌ها می‌کند، در حالی که مقام توحید، مقام جامعیت است و انسان با رجوع به آن با همه حقیقت و هر آنچه نیاز انسان است، یکجا روبه‌رو می‌شود.

«فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهِ غَيْرُ فِقْهِهِ وَ رُبَّ حَامِلٍ فِقْهِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ» - 3125
 و چه بسا حامل فقهی که فقیه نیست و چه بسیار فقیه‌ای که فقهی را به کسی می‌رساند که از او فقیه‌تر است آری! چه بسا حامل فقهی که فقیه نیست، زیرا تنها به آموختن آنچه از دین آموختنی بود اکتفا کرد و گفت: «آقای خمینی فقیه‌اند، من هم فقیه هستم» بدون توجه به حضور در تاریخی که توسط حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» گشوده شد، امری که رهبر معظم انقلاب متوجه آن می‌باشند و می‌فرمایند فاصله من با حضرت امام فاصله‌ای است نجومی، و این یعنی فقیه‌ای همچون رهبر معظم انقلاب که توانسته‌اند از فقه خود بهره‌مند شوند و متوجه اراده الهی در زمانه خود باشند.

«نِعْمَ الْعَطِيَّةُ كَلِمَةُ حَقٍّ تَسْمَعُهَا ثُمَّ تَحْمِلُهَا إِلَى أَحَدٍ لَكَ مُسْلِمٌ» - 3127
 چه نیکو عطائی است سخن حقی که بشنوی و به برادر مسلمان خویش برسانی چون چنین کسی در آن سخن حق متذکر امری است که عظمت آن او را مبهوت کرده و آن امر او را به سخن واداشته و نمی‌تواند آن را روایت نکند و آن را به تنهایی تحمل نماید و لذا با خبر دادن از آن سخن حق عملاً خود را به سوی دیگران وسعت می‌دهد تا به بودنی عمیق‌تر دست یابد به همان معنایی که خداوند به رسول خود «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (مائده/67) مگر جز این است که قرآن سخن حقی است که پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» آن را روایت می‌کنند و در این راستا به حیات ایمانی خود ادامه می‌دهند؟ و این یعنی ادامه دینداری و حضور هرچه بیشتر در انسانیت انسان‌ها، به جای تحمیل امری بر آن‌ها. آری! وقتی خداوند در قرآن می‌فرماید: خود پیامبر هم ایمان آورده، یعنی قرآن به عنوان سخن حق، روایت ایمان است که می‌توان با دیگران نیز در میان گذارد.

«مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِجَارِي بِهِ الْعُلَمَاءِ أَوْ لِيُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ» - 2924
 هر که علم جوید که به وسیله آن با دیگر علماء همچشمی کند یا با سفیهان مجادله نماید یا توجه عامه را به سوی خود جلب کند، خدایش به جهنم برد و این همان علمی است که منجر به نوعی تحجّر و غفلت از حضور در تاریخ می‌شود از آن جهت که آن فرد برداشتی را که از دین کرده مطلق انگاشته و هر فهمی غیر فهم خود را نفی می‌کند.

«مَنْ إِزْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْ هُدًى لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا» - 2964
 هر که علمش افزون شود و هدایت برایش افزون نشود، دوری‌اش از خدا بیشتر شود زیرا نتوانسته از طریق آن علم در جهانی حاضر شود که جهان حضور حقایق و معنویات است، به عنوان جهانی که حُب دنیا در مقابل آن جهان چیزی جز حجابی ظلمانی نیست، حجابی که او را در اسارت خود قرار می‌دهد، از آن جهت که دنیا یعنی کثرت و اسیر شدن در افکار گذشته و آینده و محرومیت از «حال»، در صورتی که انسان با حاضر شدن در «حال» به تماشای افقی نایل می‌شود که «ایمان» در مقابل او می‌گشاید.
 با توجه به این امر از جناب مولوی داریم
 صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق
 هین مگو فردا که فرداها گذشت تا به کلی نگذرد ایام کشت